

بسم الله الرحمن الرحيم

درس خارج

اصول فقه

جلسه شانزدهم

۹۲/۸/۵

بحث در ثمره واجب معلق بود، گفتیم ثمره‌اش تصحیح مقدمات مفوته است. برای تصحیح مقدمات مفوته راه حل‌هایی پیشنهاد شده که به یک راه حل اشاره شد. این پیشنهاد از سوی صاحب فصول مطرح گردیده که همان واجب معلق است. پس راه حل اول در تصحیح مقدمات مفوته، واجب معلق است. ولی برخی اعلام بخاطر اینکه واجب معلق را ممتنع می‌دانند پیشنهادهای دیگری را ارائه کرده‌اند که از جمله آنها صاحب کفایه است که شرط متأخر را پیشنهاد داده است.

راه حل دوم؛ شرط متأخر (صاحب کفایه)

راه حل دوم از سوی برخی محققین اصولی از جمله صاحب کفایه پیشنهاد شده است که شرط متأخر است. ولی باید بحث شود که شرط متأخر ممکن است یا ممکن نیست؟

اشکال شرط متأخر

در شرط متأخر اشکالی مطرح شده است، که باید دید با این اشکال چگونه باید برخورد کرد تا به امکان شرط متأخر دست یافت. اشکال شرط متأخر به تأثیر معدوم در موجود برمی‌گردد. شرط متأخر شرط تأثیر ملاک وجوب در واجب است. از طرفی تأثیر ملاک در وجوب واجب متوقف بر شرط متأخر است. و تأثیرش فعلی است ولی آن مؤثر استقبالی است. موثری که هنوز موجود نشده، تأثیرش سابق بر خودش است.

شرطی که هنوز نیامده می‌خواهد در فعلیت وجوب، تأثیر بگذارد. در زمان حاضر وجوب فعلی است، ولی آنچه مؤثر در این وجوب است، استقبالی است. این مشکل شرط متأخر است.

برای حل مشکل امکان شرط متأخر، نیاز است که در سه مرحله بحث شود:

۱- امکان شرط متأخر در مرحله ملاک؛

۲- امکان شرط متأخر در مرحله جعل؛

۳- امکان شرط متأخر در مرحله مجعول.

پس در سه مقام بحث می‌شود:

مقام اول: امکان شرط متأخر در مرحله ملاک

اشکال این است که چگونه می‌تواند شرطی که هنوز نیامده، در ملاکی که متقدم بر اوست اثر بگذارد. به عبارت دیگر؛ تا وجوب، ملاکی نداشته باشد، وجوبی نخواهد بود. باید ملاک بالفعل باشد تا وجوب بالفعل موجود شود. چیزی که ملاکش بعداً می‌آید، باید وجوبش هم بعداً بیاید. چون وجوب دایر مدار ملاک است. اگر وجوب بالفعل باشد معلوم است که ملاکش بالفعل است. مثلاً در اول شب صم می‌گوید و حال آنکه ملاکش فعلی نشده و در صبح فعلی می‌شود. پس نباید در اول شب بگوید صم یعنی روزه واجب است. باید بعد از حصول ملاک بگوید که روزه واجب است. مثل این است که انسانی که هنوز بالغ نشده و تکالیف در حد او فعلی نشده، بگویند باید این کار را بکنی، این معقول نیست. چون فعلاً تکالیف در حق او ملاک ندارد.

پس مشکلی که در شرط متأخر، در مرحله ملاک است، تأثیر شرط معدوم در زمان متقدم در فعلیت ملاک است. چگونه می‌تواند متأخر در فعلیت ملاک در زمان متقدم تأثیر بگذارد؟

جواب

از این اشکال دو گونه جواب می‌توان داد:

۱- قید متأخر هم حدوثاً و هم بقائاً می‌تواند در ملاک متقدم اثر گذار باشد به این تقریب که آنچه دخل در ملاک دارد، تقید آن متقدم به قید متأخر است، و این تقید بالفعل است. اگر چه خود قید زماناً متأخر است. یعنی می‌گوید صوم با تقید به قید طلوع فجر را من از الان واجب می‌کنم. این تقید از الان می‌تواند باشد به این شکل که امر می‌داند که این قید در آینده - و لو به حسب عادت - حاصل خواهد شد، از همین الان می‌گوید آنچه را واجب می‌کنم صوم با تقید به قید استقبالی است. و تقید به قید استقبالی می‌تواند متقدم بر خود قید باشد. محذوری نیست که صوم متصف به تقید از همین الان ملاک داشته باشد. مثل اینکه گفته شود صلاتی که این صلات با تقید به سلام است، - اگر سلام را خارج از صلات بدانیم و جزء صلات ندانیم

و بگوییم اثر تسلیم فقط تحلیل است، محلل خروج از صلات است - خوب می شود گفت این صلات با تقید به سلام متأخر، ذو مصلحت است و این اشکالی ندارد. (این جواب اول)

۲- بیان دیگر این است که بگوییم؛ قید متأخر، در بقای ملاک اثر دارد نه در حدوث ملاک، آن وقت شارع وقتی ملاک را در فعل بررسی می کند می داند که اگر بخواهد این ملاک بماند باید آن شرط متأخر به این فعل اضافه شود. این فعل الان حدوثا ملاک دارد، اما بقائاً ملاک در این فعل، مشروط به اضافه شدن آن شرط متأخر است. پس شرط متأخر، شرط حدوث ملاک در زمان متقدم نیست، و لذا وجوب بر این فعل تعلق می گیرد. منتهی این وجوب اگر بخواهد به این فعل تعلق بگیرد، باید این وجوب باقی بماند. اگر این وجوب بخواهد باقی بماند باید آن شرط متأخر به این فعل اضافه بشود تا این ملاکی که الان حادث است بقائاً هم تداوم پیدا کند.

پس نقش شرط متأخر در اینجا، نقش ابقایی است نقش در تداوم ملاک است. و این نقش معقول است و تأثیر متأخر در متقدم و یا تأثیر معدوم در موجود نشد. آن موجود چیست؟ حدوث ملاک است. آنچه شرط متأخر در آن اثر می گذارد بقاء ملاک است. دیگر تأثیر شرط متأخر در امر متقدم نیست. بلکه تأثیر شرط متأخر در زمان خودش است.

مثل آب میوه ای که حدوثاً همه ویتامین ها را دارد و حدوثاً نیاز به نگهدارنده ندارد. یعنی نگهدارنده تأثیری در حدوث این ویتامین ها ندارد ولی همین نگهدارنده در بقاء این ویتامین ها در آب میوه نقش دارد. آب میوه الان ملاک دارد یعنی الان خودش همه منافع که باید داشته باشد دارد. و نگهدارنده ای که به آن اضافه می کنند برای تداوم این ملاک و منافع است. خوب میوه را امروز آب گیری کردند و فردایش که آب میوه در معرض خراب شدن بود، نگهدارنده به آن افزودند. پس حدوثش نیاز به این افزودنی نداشت ولی بقای ملاک متوقف بر آن ماده افزودنی است.

پس در اینجا وجوب چرا فعلی است، چون ملاکش فعلی است. خوب چرا این وجوب مشروط به آن شرط متأخر است؟ چون این شرط تأثیر در بقاء ملاک دارد نه حدوث ملاک. اگر طلوع فجر در زمان خودش حاصل نشود این صوم در زمان خودش از ملاکش می افتد. پس وقتی این صوم مقرون به طلوع فجر شد، در زمان طلوع فجر، ملاک داشتن صوم مشروط

به همین طلوع فجر است. تأثیرش، تأثیر در مقارن شد نه تأثیر در متقدم. از آن زمانی که نیاز به قید است از آن زمان، قید هم واجب می‌شود. حتی اگر بگوییم قید به وجوب خورده نه تقید، باز مشکلی ایجاد نمی‌کند. با این بیان حتی اگر وجوب را به تقید بنزیم، بلکه به خود وجود القید بنزیم، مشکل مرتفع می‌شود.

پس تأثیر شرط متأخر، در ملاک متقدم نشده بلکه تأثیر شرط متأخر در ملاک مقارن شده است. شرط متأخر در ملاک مقارن با خودش اثر دارد نه ملاک متقدم بر خودش.

مقام دوم: امکان شرط متأخر در مقام جعل

اما در مقام جعل چنین اشکال می‌شود که شرط متأخر نمی‌تواند در جعلی که زماناً متقدم است تأثیرگذار باشد. جعل که همان ایجاد نسبت طلبیه باشد یا امر باشد، خوب این امر نیاز به مؤثر دارد، باید انگیزه داعی در دل آمر به وجود بیاید که این داعی منشأ جعل شود. همین جور که حکمی را جعل نمی‌کنند. آنچه تأثیر در این داعی دارد، نمی‌تواند امر متأخر باشد، امر متأخری که در زمان جعل معدوم است، نمی‌تواند در داعی جعل اثر گذار باشد. چون معدوم در موجود اثر نمی‌گذارد.

جواب؛ صاحب کفایه

آنچه در مرحله جعل اثر گذار است، وجود خارجی شرط متأخر نیست، بلکه لحاظ شرط متأخر است. یعنی جاعل وقتی فعل و لحوق شرط متأخر را لحاظ می‌کند، اینجاست که داعی جعل در دل او شکل می‌گیرد و وجوب را برای این فعل جعل می‌کند. آنچه دخل در جعل دارد، وجود ذهنی شرط متأخر است که این وجود ذهنی، مقارن با جعل وجود دارد. پس موجب تأثیر معدوم در موجود نمی‌شود. بلکه شرط متأخر در عالم لحاظ، در عالم جعل، وجود ذهنی دارد. اما وجود خارجی شرط متأخر تأثیر در جعل ندارد.

این حل، حل درستی است. آنچه در جعل اثر دارد وجود تصویری قید است نه وجود تصدیقی قید که قبلاً هم اشاره کردیم. با این تعبیر گفتیم؛ وجود تصویری فعل دخیل در جعل است، نه وجود تصدیقی او.

مقام سوم: امکان شرط متأخر در مرحله مجعول

در این مرحله شاید کار مشکل تر باشد چون گفته می شود جوابی که از مشکل در مقام جعل دادیم، دیگر در مقام مجعول نمی آید. چون مقام مجعول یعنی مقام فعلیت وجوب در خارج که تابع فعلیت و وجود موضوع است.

اگر در مقام جعل بخواهیم صحبت کنیم مثلاً جعل وجوب حج علی المستطیع. در اینجا مولا یا جاعل مستطیع را تصور می کند و وجوب حج را بر روی مستطیع می برد. اینجا تصور مستطیع یا بفرمایید لحاظ تصویری مستطیع، در جعل وجوب اثر دارد. اما در وجود وجوب در خارج، در تحقق وجوب در خارج، خود وجود المستطیع باید در خارج تحقق پیدا کند. مستطیع باید تحقق پیدا کند تا این وجوب روی مستطیع برود. این را مجعول می گویند. این را فعلیت وجوب می گویند یعنی وجوب الان فعلی شده است. تا مستطیع نیست، جعل وجوب هست، اما مجعول این وجوب تحقق ندارد.

مجعول کی تحقق پیدا می کند؟ وقتی که مستطیع در خارج تحقق پیدا کند. آن وقت وجوبش هم در خارج تحقق پیدا می کند. این را مجعول می گوئیم.

پس آنچه در مجعول اثر گذار است، وجود خارجی شرط است نه وجود ذهنی شرط. اگر گفتیم شرط متأخر در وجود مجعول متقدم اثر دارد، یعنی صوم در اول شب، وجوبش در خارج بالفعل محقق می شود. یعنی الان می تواند یجب علیک الصوم بگوید. اما این وجوب بالفعل که وجوب متحقق خارجی است، شرطش مجئ طلوع فجر در آینده است. این تأثیر معدوم در موجود و تأثیر متأخر در متقدم می شود. و آن جوابی که در مقام جعل دادیم در اینجا نمی آید. چون اینجا تأثیر، تأثیر خارجی است. و اینجا وجوبی که متقدم است، وجوب مجعول است نه وجوب جعل، تا بگوییم در مقام جعل و اعتبار و در ذهن است. پس حل مشکل در اینجا چگونه است؟

جواب: شهید صدر

شهید صدر در حل اشکال، در مقام مجعول بیان دقیقی دارند. مجعول اصلاً به چه معناست؟ اینکه می گوئید؛ جعل و مجعولی داریم مقصودتان از مجعول چیست؟

چهار احتمال وجود دارد:

۱- اگر مقصود از مجعول همانی است که با جعل ایجاد می‌شود و منفک از جعل نیست، در اینجا نسبت جعل به مجعول نسبت مصدر به اسم مصدر است که مجعول نتیجه جعل است. اگر منظور از مجعول این باشد، این آن مجعولی نیست که اصولیین در مورد آن بحث می‌کنند که با تحقق موضوع در خارج، مجعول هم متحقق می‌شود. اینجا مجعول عین جعل است و مجعول همیشه همراه جعل است و از آن منفک نمی‌شود. مثل ایجاب و وجوب است. این آن جعلی نیست که می‌گویند با اینکه من مستطیع نیستم ولی جعل وجوب در حق من وجود دارد ولی مجعول وجوب وقتی است که من مستطیع شوم. این مجعول چنین مجعولی نیست.

آن مجعولی که مورد بحث اصولیین است، مجعولی است که عند تحقق موضوع در خارج، آن هم در خارج تحقق پیدا کند، این غیر از آن مجعولی است که نسبتش با جعل، نسبت اسم مصدر به مصدر است. و نسبتش با جعل، نسبت وجود و ایجاد است و اختلاف فقط اعتباری است. پس این معنا از مجعول نمی‌تواند مراد باشد.

۲- اگر بگویید مراد از مجعول، مقتضا و مسبب جعل است، این مقتضای جعل و مسبب جعل را می‌توان تصور کرد که متأخر و منفک از خود جعل باشد. یعنی چنین بگوییم جعل وجوب اول شب است ولی مجعولش تاخیر از او دارد، از او منفک می‌شود. به دلیل اینکه مجعول یا تأثیر مقتضی در معلول ممکن است متوقف بر شرایط و معدات باشد. با اینکه علت است، علت به نحو مقتضی است. اما وجود مقتضی متأخر از وجود مقتضی می‌شود. مجعول به این معنا یعنی در خارج معلولی جدای از علت وجود پیدا کند. این مجعول هم محل بحث نیست.

۳- اگر مقصود از مقتضا و مسبب حالت نفسانی در مولا را اراده کنیم، حالت نفسانی، همان حالت بعث و ارسال فعلی مکلف به سوی فعل باشد. یعنی مولا گاهی وجوبی را جعل می‌کند، اما هنوز در نفس او این جعل، در مرحله تقنین وجود دارد. قانون یک مطلب است و اینکه بیاید و عملاً مکلف را تحریک و ارسال به عمل کند، این هم مطلب دیگری است. مقصود از مجعول در اینجا بعث و ارسال مولا است که در نفس مولا منقذ می‌شود. پس دو چیز داریم؛ یک جعل داریم به اینکه بگویید؛ اوجبت فعل فلان بر شخص فلان را. و یک ارسال و بعث

فعلی داریم به این معنا که در نفس مولا، این نسبت ارسالیه و طلبیه شکل می‌گیرد و در نفس مولا یک حالت نفسانی بعثی به وجود می‌آید. این معنا از بعث و ارسال قابل تصور است.

ولی این هم باطل است، چون فعلیت به این معنا هم نفسانی نیست. یعنی ربطی به شکل‌گیری یک حالت نفسانی در نفس مولا ندارد. همین که موضوع وجوب در خارج شکل گرفت این بعث و ارسال فعلیت پیدا می‌کند. اگر هم مولا علم نداشته باشد، یعنی مولا در مقام جعل چنین بگوید، یجب الحج علی المستطیع و بخوابد، و در اثنای خواب مولا، او مستطیع شود، این انبعاث و آن بعث عملاً شکل می‌گیرد. بعث و ارسال متوقف بر این نیست که یک حالت نفسانی شکل بگیرد. مثلاً حالت نفسانی بعث یا ارسال به آن فعل، در نفس مولا شکل بگیرد. این حالت نفسانی اگر بخواهد شکل بگیرد، مبتنی بر علم مولا به تحقق موضوع در خارج است. باید علم پیدا کند که موضوع در خارج تحقق پیدا کرده، تا این حالت نفسانی در نفس او شکل بگیرد. در حالی که این نوع از فعلیت وجوب، که همان نسبت ارسالیه باشد متوقف بر علم مولا نیست، بلکه متوقف بر تحقق موضوع در خارج است.

۴- بنابراین همه این فروض بی‌معنی است و آن فرض مجعولی که معقول است، به این معنی است که هر جا وجوبی بر موضوعی جعل شود، این موضوع اگر در خارج متحقق شد، این جعل انطباق بر مورد پیدا می‌کند، این مصداق او می‌شود. گفته است یجب الحج علی المستطیع. مولا فقط این کار را کرده است. این مستطیع که در خارج شکل گرفت و موجود شد، قهراً این وجوب جعل شده، انطباق بر این مجعولش پیدا می‌کند. مجعول یعنی منطبق علیه جعلی که مولا جعل کرده است. چیزی غیر از انطباق نداریم. چیز جدای از جعل به معنای مجعول نداریم. اگر منظور از مجعول این است؛ این انطباق، از مقوله تأثیر و تاثر نیست، تا بگویید شرط متأخر بر وجود متقدم تأثیر دارد و تأثیر متأخر در متقدم محال است. از مقوله انطباق است نه تأثیر و تاثر. پس چه اشکالی دارد که شرط متأخر در انطباق آن وجوب بر این مصداق تأثیر کند. یعنی مولا وجوب را چنین جعل کرده؛ وجوب برای مکلف عاقل بالغ کذا جعل شده، اما به شرط طلوع فجر در زمان متأخر. این موضوع ینطبق علی الخارج وقتی که

مكلفی با این شرایط به وجود بیاید و بعد طلوع فجر در خارج به او ملحق شود اگر چنین باشد، منطبق علیه (مصدق) آن وجوب می‌شود. این معنای درست مجعول هست. و این چنین تأثیر متأخر در متقدم ضرری ندارد، استحاله ای ندارد، از قبیل مقوله تأثیر و مؤثر نیست. شرط لاحق باید بیاید تا انطباق آن وجوب بر این مصداق حاصل شود و این محذوری ندارد. پس در مرحله مجعول هم شرط متأخر محذوری ندارد.